



ایرانیان از دیرباز و از دوره کهن مردمانی مود و یکتاپرست بوده‌اند. در متن پیش رو به آن‌ها به لطف خداوند به بررسی برخی از مهم‌ترین اساطیر در فرهنگ ایران باستان و قیاس آنها با مفاهیم ذکر شده در دین اسلام بپردازم تا از این رهگذر بیش از پیش به اعتبار گزارهای که در ابتدا مطرح شد واقف شویم. از آنجا که هویت اساطیر با مفاهیم شر و شکل گرفته در ابتدا لازم است تا به صورت گذرا به این دو مفهوم نگاهی داشته باشیم و اما بعد…

در نظام هستی، در اساطیر و حتی در درون آدمی نیروهای خیر و شر در برابر یکدیگر صفارایی کرده‌اند و گویی تا زمان و مکانی هست بدون آنی درنگ این جنگ ادامه خواهد داشت. خداوند خیر مطلق است و هیچ‌گاه از او شری سر نمی‌زند. فرشتگان نیز به اراده خداوند توانا، آن‌گونه آفریده شده‌اند که تنها فرامین حاصل می‌شود». «و از آنجا که خداوند خود خیر مطلق است، هر آنچه که مخلوق اوست، بدون آن که چیزی به آن اضافه شده باشد، خیر است مگر این که وجودی در ارتباط با چیز دیگری باعث فساد شود و یا در مسیر سعادت موجودات دیگر خلل ایجاد کند که سبب ایجاد شری در عالم گردد.»

**تحلیل پل ریکور از مفهوم شر**
تحلیل «پل ریکور»، فیلسوف فرانسوی از مفهوم شر بر مبنای دوگانگی انسان و نیازش به اسطوره شکل می‌گیرد و دست به کار جست‌وجوی مفهوم شر در وضعیت پیشا تاریخی انسان می‌زند و در ساختار مدرن و عقلانی انسان معاصر به دنبال چگونگی شکل‌گیری مخوف‌ترین اشکال شر در قالب نظام‌های توتالیتر قرن بیستم می‌گردد. رژیم‌هایی همچون حکومت هیتلر در آلمان یا صهیونیسم که برواقعیتی چون نژادپرستی استوار گردیده‌اند و فجاج بسیار برای بشریت به ارمغان آورده‌اند.

ندانندنه بودن دوگانگی در ذات انسان غیر قابل انکار است، چیزی که از آن به نفس‌انامه و نفس اماره تعبیر می‌شود و تنها مسئله بر سر حدود و شرایط آن در فرهنگ‌ها و ادیان مختلف است. همین عامل سبب شدت نا آدمی برای درک مکان انسانی خود قدم بردارد، زیرا خود را صاحب حافظه و زبـان می‌درد و این اندرک باعث شدت تا خویـش را فراتر از موجودات دیگر ببیند و در جایگاه خاص خود به ساختن مفاهیمی دربردار خود و بیرون از خود بپردازد. این مفاهیم گاه صورتی کاملاً انتزاعی به خود می‌گیرد و گاهی ماحصل تعامل با تقابل او با نیروها و یا خردادهای گوناگون بود. مفاهیمی که در کنار آموزه‌های دینی او را به سمت خوب زیستن هدایت می‌کرد و نشان‌دهنده مسیر زیستی شایسته در این جهان بود. «فرشته‌اندیو»، «خیر اشر»، «یزد/ اهریمن»… نمونه‌هایی از باستانی‌ترین و دیرپاترین شیوه‌های ابراز و تعامل آدمی با دوگانگی درونی‌اش است. رویارویی خیر و شر از دل اساطیر پیر و کهن

آنچه از نظر می‌گذرد، پاسخ ناشر آثار مرحوم استاد علی صفایی حائری به مطلب سید عبدالصاهنامی ارسنجانی به مطلب مندرج در صفحه ادب و هنر کیهان با عنوان «قبض و بسط گزاره‌های دینی در ذیل ادبیات نیمه‌داستانی؛ یا نکته منی به کتاب «صراط» نوشته عین صاد» است. البته متن و سبب اسناد علی صفایی (عین‌صاد) که این صفحه بود که به ناچار و مطابق قانون مطبوعات مبنی بر امکان انتشار جوابیه در حد دو برابر حجم مطلب مرجع، تلخیص شده است: متنی که بی‌شباهت به نقد نبود، کتاب صراط نوشته مرحوم استاد علی صفایی (عین‌صاد) که حاوی طرح سلوکی ایشان و برگرفته از سوره حمد می‌باشد، را به نقد کشیده و اشکالاتی از قبیل ۱. غیر منطقی بر پندار و طرح‌های سلوکی علمی‌اخلاقی ۲. غیر مرتبط با سوره حمد ۳. غیر مستند بودن ۴. تفسیر ذوقی آیات، ۵. متناثر از آثار ادبیات شریعتی و چوپک ۶. جامع نبودن طرح ۷. در نهایت ادبیات نیمه داستانی کتاب که مانیفست ایشان بوده و بر این باورند که با وجود گزاره‌ها و مبانی دینی در قرآن، «معرفت به قدرت»، «معرفت به رب»، «معرفت به غیب»، «معرفت به وحی»، «معرفت به یوم‌الآخر» را به دنبال می‌آورد. و ایمان به خویـش، ایمان به این همه را به دنبال می‌کشد، و هدف‌ها و همت‌ها را بالا می‌آورد. مرحوم استاد علی صفایی نه تنها شناخت مکتب‌ها و فلسفه‌ها و فکرها را موجب رهایی از جهل و پیوند خوردن بسا حکمت و معرفت نمی‌دانست که به همین توجه، وظیفه محوری و تکلیف محوری زنده شناخت قدر انسان را نیز نوعی سداگمی و حماقت دانسته و در کتاب مسئولیت و سازندگی ص ۲۴ می‌گویند: در زمینهای که انسان مجهول است و هستی مجهول است و نقش انسان هم مجهول، در این زمینه، ریشه عقیده‌ای زنده نخواهد ماند و در این کور، اعتقادی سبز نخواهد شد و مسئولیتی نخواهد رویید. و اگر کسی در این زمینه و با این ریشه ارده مستولیتی را گردن گرفت جدا آدم مفلوکی می‌شد که با احساسات و عادت‌هایش زندگی می‌کند، نه با انتخاب و سنجش و ارزیابی‌اش. بنابراین از همین ابتدای شروع، پیش‌فرض‌های ایشان زیر سؤال رفته و هم‌چون معماری که خشت اول را بنهاد کج، تا آخرین سطر، خواهد رفت دیوار کج!

در بند دوم نیز هم‌چون خطایی که در شروع مرتکب شدند، پای جهان‌بینی توحیدی را پیش کشیده و انسان را با استناد به آیه یا ایها الانسان انک اهلک فی نظر قدیمی‌ها باعث را پذیرفته و به کسوف لای ریک فملاقیه، مسافری رهسپار دیگبر به سلوک لای خداوند سبحان می‌دانند و دیگر بار پسای درس صاحب‌نظران علم اخلاق، بخش

آغاز گردیده و در قصه‌ها گوش به گوش و سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر سپرده شده است. اسطوره‌ها تعبیری از امر قدسی هستند، داستان‌هایی که به خدا یا رب‌انوع و یا موجوداتی فرابشری و یا الهی تعلق دارند. چیزهایی که در گذشته روی داده و به دوره‌های کهن فرهنگ‌ها تعلق دارند.

**اسطوره در نظام فکری میرجا الیاده**

«میرجا الیاده» اسطوره شناس و دین پژوه رومانیایی در تعریف اسطوره می‌گوید: «اسطوره یک

و مقدس عمدتاً مراد از شیطان همان ابلیس است، که آدم و حوا را فریب داد.

ابلیس که از اجنه استست به سبب عبادت بسیار به مقام قرب خداوند رسیده بود اما پس از سرپیچی از فرمان خداوند مبتنی بر سجده بر آدم از قرب الهی رانده شد. ابلیس اما تا روز قیامت از خدا مهلت خواست و قسم یاد کرد که آدم و فرزندان او را گمراه و جهنم را از آنها پر کند. آن‌گونه که در قرآن آمده ابلیس دچار کبر و غرور شد و گفت که من از آتش

باشد. برای یافتن مصداق‌های شر در کنار نگاه به قصص قرآن می‌توان به اسطوره‌ها نیز نظری افکند. **ابلیس، انگره مینو و اهریمن**
«هریمن» در فرهنگ ایران باستان تقریباً معادل شیطان است. در زبان فارسی میانه «انگره‌مینو» به اهریمن تبدیل شد که سردسته دیوان است. در نظر جالب توجه همین است که در فرهنگ ایران‌باستان نیز این موضوع مورد اشاره قرار گرفته که «انگره مینو» به اهریمن تبدیل شده همچنان

و از میوه ممنوعه می‌خورند، از بهشت رانده و سال‌ها در زمین سرگردان می‌شوند. مشی و مشیانه نیز پس از انحراف از راه راست سرگردانی در زمین نصیبشان می‌شود. اهورامزدا برای نجات جهان از چنگال اهریمن که در پی نابودی آن است آسمان را به صورت پوششی محکم و سخت قرار می‌دهد. در قرآن کریم هم از آسمان به عنوان پوشش و محافظی برای اهل زمین یاد شده است و در قصه‌های ایران باستان چنین آمده که آرزوی اهریمن

«شوشیات» یاد شده که با ظهور ایسن موعود، پیران بر از عدل و داد ششود و نظم نوبنی برپا شده، ظلم و ستمم از بین می‌رود. پس از ظهور ری همه مردم متدین خواهند بود و دوستی و مهربانی را پیشه خود خواهند ساخت.

به عقیده ایرانیان باستان «اهورامزدا» (خداوند) خیر مطلق است و هیچ بدی و شسری از جانب او نیست و صاحب صفات نیکیوی چون بخشندگی، مهربانی، خرد و قدرت است و او هم خود سرچشمه خیر است و هم گروندگان به خود را به خیر فرمای‌خواند.

«تیمورت» نیز از پادشاهان ایران باستان است. او مردمان را به سوی خداوند و نیکی دعوت می‌کند و حرمت راستین آفریدگار را در زمین رواج می‌دهد. چنین آمده است که تیمورت درستیز با شر اهریمن را به شکل اسبی درمی‌آورد و به مدت ۳۰ سال سوار بر اهریمن گرد زمین می‌گردد.

«جهم» یا «جمشید» نیز فرمانروای هزار ساله ایران است. در دوران حکومت وی آسایش و وفور نعمت وجود داشته است و دیوان در حکومت او هیچ نفوذی نداشته‌اند. جمشید با ساختن محلی در زیرزمین مردمان را از دوره طولانی سرمای سخت نجات داد تا اینکه دچار غرور می‌شود و با ادعای ایزدی مرتکب دروغ شده و شر در او رخنه می‌کند. پس از آن فره ایزدی از او دور می‌گردد و دشمنانش بر او چیره گشته و جمشید را می‌کشند.

«سروش» نیز نمادی از خیر است و در تمام مراسم دینی حضور دارد و نیایش مردمان را به بهشت می‌برد. او جنگجویی توانا و نابودکننده دروغ است و دشمنی سختی با «ایشمه» یا خشم دارد که از مصادیق شر است.

# الا ابلیس...

یکی از اسطوره‌های جالب توجه «هوم» یا «هومه» است که مؤید ایزدی شمرده می‌شود. هومه گیاهی مقدس است و با اینکه خودش قربانی هیچ خوبی است، اما قربانی خونی انجام داده و قربانی شدن او شر را شکست می‌دهد. در ادیان مختلف و همچنین در اسلام سنت قربانی کردن وجود دارد. در ماسک حج، حاجان به نماد شیطان سنگ می‌زنند و به درگاه خداوند قربانی می‌کنند. رشه سنت قربانی کردن را در حضرت ابراهیم(ع) می‌توان یافت. حضرت ابراهیم که مورد امتحان‌های مختلف الهی قرارگرفته در سخت‌ترین امتحان باید فرزندی را که بعد از سالیان دراز بی‌فرزندی نصیب شده قربانی کند.

در واقعیت او هم باید قربانی غیرخونی انجام دهد. یعنی نفس خود را بکشد و هم قربانی خونی که فرزندش شمشیر(ع) (جد رسول گرامی اسلام) است. شیطان نیز به عنوان عامل شر در این مسیر پیوسته بر آن است تا ابتدا بر قربانی‌اکیر یعنی مسیر خود را به نفع خود بگذراند. در این مسیر پیوسته است و از این طریق باعث سرپیچی حضرت ابراهیم از امر خداوند، مبتنی بر قربانی کردن فرزند شود.

هدف از سنتت قربانی کردن نیز به نوعی غلبه انسان بر نفس و قربانی کردن نفس‌آمره است. در فرهنگ ایران باستان نیز هومه نیز که قربانی خونی انجام می‌دهد قربانی آدمی خود که همان نفس است و قربانی غیرخونی به شمار می‌رود به غایت هدفش، یعنی شکست دادن شر می‌رسد.

این گام را بی‌ارتباط با سوره‌ی حمد بدانیم. اصل گام در سوره حمد و مصادیق آن در سوره نمل

روشن‌تر می‌شود. اصلاً بر فرض هم که این گام را از سوره‌های دیگر قرآن نیز بتوان استخراج کرد، اشکالی به مستند بودن آن به سوره حمد وارد نمی‌کند. نهایتاً این که یک گام، مستند به چند جای قرآن می‌شود. آیا چنین استنادی موجبات قوت طرح را پدید می‌آورد یا ضعف؟

**متناثر از آثار چوپک**
آیا یک عنوان، آن هم بی‌توجه به متن و تصریح نویسنده، تا به این حد محکم‌ه‌سبند است؟
علاوه‌بر انگ ذوقی بودن، منتقد را به یاد آثار شریعتی، خلق کلمات قصار گونه، اثری از صادق چوپک و ناآشنایی که چوپک بر آثار و طرح سلوکی ایشان گذاشته می‌اندازد؟

خسده‌دار است. طرحی که جزب از وحی ننوشیده، از آثار چوپکی متناثر است که خود استاد صفایی از وی و هم‌کیشانش چون صادق هدایت و بهرام صادقی و غیره با عنوان خدایان شیهه‌افکنی یاد کرده و در نقدی بر هرمنوتیک ص۱۳ می‌گویند: «آنها چوپک، هدایت، صادقی و…» وسعت شبهاتی نسبت به خدا، نبوت، امامت، معاد، مقدسات و احکام را در آثار خود جا‌ده‌اند و در برابر شبهاتی که از طریق این آثار ناخوداگاه انسان‌ها را هدف گرفته نمی‌توان با فلسفه و عرفان ایستاد. در برابر چنین شبهاتی عمیق و تاثیرگذار خود استاد صفایی علاءوبر آن که هم روش امثال چوپک و هدایت و هم‌کینانستند و هم اهرم گره‌چرخ است و هدایت می‌شود؟
مجموعی من جز ۱۴. در استناد مطرح طبق توضیحی که گذشته‌ش، روش استاد صفایی بر این مبنا بود که ابتدا با روش در سوره‌ها کیم به یافتن نکات انسانیات انسان را در پرتو تو شناخت، سنجش و انتخاب او نمی‌داند. کسی که بر این باور است که وقتی می‌گویی ایاک نعبد، این کلام وقتی می‌تواند به هدایتی برای تو تبدیل شود که پس از زبان از ناتالی خلوت، شناخت و سنجش تو عبور کرده باشد و سپس قلبت را منور به نور ایمان کند و جوارح تو با عمل صالح مومن به آن بنشود.

۱۴. در استناد مطرح طبق توضیحی که گذشته‌ش، روش استاد صفایی بر این مبنا بود که ابتدا با روش در سوره‌ها کیم به یافتن نکات انسانیات انسان را در پرتو تو شناخت، سنجش و انتخاب او نمی‌داند. کسی که بر این باور است که وقتی می‌گویی ایاک نعبد، این کلام وقتی می‌تواند به هدایتی برای تو تبدیل شود که پس از زبان از ناتالی خلوت، شناخت و سنجش تو عبور کرده باشد و سپس قلبت را منور به نور ایمان کند و جوارح تو با عمل صالح مومن به آن بنشود.
۱۴. در استناد مطرح طبق توضیحی که گذشته‌ش، روش استاد صفایی بر این مبنا بود که ابتدا با روش در سوره‌ها کیم به یافتن نکات انسانیات انسان را در پرتو تو شناخت، سنجش و انتخاب او نمی‌داند. کسی که بر این باور است که وقتی می‌گویی ایاک نعبد، این کلام وقتی می‌تواند به هدایتی برای تو تبدیل شود که پس از زبان از ناتالی خلوت، شناخت و سنجش تو عبور کرده باشد و سپس قلبت را منور به نور ایمان کند و جوارح تو با عمل صالح مومن به آن بنشود.
۱۴. در استناد مطرح طبق توضیحی که گذشته‌ش، روش استاد صفایی بر این مبنا بود که ابتدا با روش در سوره‌ها کیم به یافتن نکات انسانیات انسان را در پرتو تو شناخت، سنجش و انتخاب او نمی‌داند. کسی که بر این باور است که وقتی می‌گویی ایاک نعبد، این کلام وقتی می‌تواند به هدایتی برای تو تبدیل شود که پس از زبان از ناتالی خلوت، شناخت و سنجش تو عبور کرده باشد و سپس قلبت را منور به نور ایمان کند و جوارح تو با عمل صالح مومن به آن بنشود.

که ابلیس که در مقام قرب الهی بود با ناقرمائی اش به سردسته شیاطین بدل شد. در فرهنگ نیز بر آن باستان اهریمن در مرکز شرارت قرار گرفته و به دنبال نابود کردن جهان است. قادر است خود را به شکل هر موجودی درآورد تا نادانی و بی‌نظمی دیگر صفت بد را در عالم گسترش دهد و باز جالب است که بدنامیه ابلیس از شمار زیاده رسیده و این موجودات می‌توانند به اشکال مختلف متمثل شوند یعنی قادر هستند خود را به اشکال مختلف درآورند. همچنین در فرهنگ باستانی ایرانیان آمده که برخلاف اهورامزدا که زندگی می‌بخشد، اهریمن مرگ را برای آدمیان می‌خواهد.

معادل آدم و حوا، «هشی و مشیانه» در اساطیر ایران باستان قرار دارند که نخستین زوج‌ها هستند. اهریمن‌که آرزوی گمراه کردن آنان را در سر می‌پیرواند مشی و هشیانه را فریب می‌دهد و آنها بسرای اولین بار دروغ را بر زبان می‌آورند. در قصه آدم و حوا، پس از آنکه ابلیس آنها را فریب می‌دهد

از هنجارها تشکیل شده صورت می‌گیرد. شر بر آن است تا وضعیت پردردی را در مورد همه امور برقرار سازد. از دید مردم معمولاً حریم برای خیر در نظر گرفته می‌شود که از ارزش‌ها و اعتقاده‌ها نشأت گرفته ولی شاید بتوان گفت که حریم شیطان پوشش تام و تمامی است که او به هتک حریم می‌بخشد. آنچه در مورد قصه آدم و حوا قابل توجه است، این است که تقریباً هر کسی آن را می‌شوند نقش شیطان را در مقام شر درمی‌یابد.

**کبر و غرور بزرگ‌ترین عامل تباهی**

طبق آنچه در فرهنگ‌ها آمده کلمه شیطان از ریشه «شطن» است و معنای آن خبیث و پست است. در حقیقت شیطان به معنی دور از حق، سرکش و موجود شرور است.

شیطان اسم عام است و به عبارتی به هر موجودی خواه انسانی و یا غیرانسان که مردم را به فساد و انحراف از راه حق می‌کشاند نیز اطلاق می‌شود در صورتی که ابلیس اسم خاص است و در متون مذهبی

آغازین این حرکت را آشنایی با رذایل و زدودن آنها «دفعاً» و «رفعا» دانسته که آدمی باید در شناخت مکتب‌ها و فلسفه‌ها و فکرها، تو را از جهل می‌رهاند و به حکمت پیوند نمی‌زند. تو با این همه معرفت، آگاه انداز خودت را و قدر خودت را نشناسی، جاهلی، دلیل جهل تو همین بس، که تو معیاری نداری و خودت را نمی‌شناسی. و این است که حدود و حقوق را نمی‌شناسی و این است که استعمار را نمی‌شناسی. و این است که دوست و دشمن را نمی‌شناسی. به کم قانع می‌شوی. و برای آن کسی که به تو علف داده تا از شیرت بدوشد، دم تکان می‌دهی. بی‌جهت نیست که انبیا از این راه روشن شروع می‌کردند. آمده‌ها را با اقرارشان آشنای می‌کردند. «معرفت به قدرت»، «معرفت به رب»، «معرفت به غیب»، «معرفت به وحی»، «معرفت به یوم‌الآخر» را به دنبال می‌آورد. و ایمان به خویـش، ایمان به این همه را به دنبال می‌کشد، و هدف‌ها و همت‌ها را بالا می‌آورد. مرحوم استاد علی صفایی نه تنها شناخت مکتب‌ها و فلسفه‌ها و فکرها را موجب رهایی از جهل و پیوند خوردن بسا حکمت و معرفت نمی‌دانست که به همین توجه، وظیفه محوری و تکلیف محوری زنده شناخت قدر انسان را نیز نوعی سداگمی و حماقت دانسته و در کتاب مسئولیت و سازندگی ص ۲۴ می‌گویند: در زمینهای که انسان مجهول است و هستی مجهول است و نقش انسان هم مجهول، در این زمینه، ریشه عقیده‌ای زنده نخواهد ماند و در این کور، اعتقادی سبز نخواهد شد و مسئولیتی نخواهد رویید. و اگر کسی در این زمینه و با این ریشه ارده مستولیتی را گردن گرفت جدا آدم مفلوکی می‌شد که با احساسات و عادت‌هایش زندگی می‌کند، نه با انتخاب و سنجش و ارزیابی‌اش. بنابراین از همین ابتدای شروع، پیش‌فرض‌های ایشان زیر سؤال رفته و هم‌چون معماری که خشت اول را بنهاد کج، تا آخرین سطر، خواهد رفت دیوار کج!

آغازین این حرکت را آشنایی با رذایل و زدودن آنها «دفعاً» و «رفعا» دانسته که آدمی باید در شناخت مکتب‌ها و فلسفه‌ها و فکرها، تو را از جهل می‌رهاند و به حکمت پیوند نمی‌زند. تو با این همه معرفت، آگاه انداز خودت را و قدر خودت را نشناسی، جاهلی، دلیل جهل تو همین بس، که تو معیاری نداری و خودت را نمی‌شناسی. و این است که حدود و حقوق را نمی‌شناسی و این است که دوست و دشمن را نمی‌شناسی. به کم قانع می‌شوی. و برای آن کسی که به تو علف داده تا از شیرت بدوشد، دم تکان می‌دهی. بی‌جهت نیست که انبیا از این راه روشن شروع می‌کردند. آمده‌ها را با اقرارشان آشنای می‌کردند. «معرفت به قدرت»، «معرفت به رب»، «معرفت به غیب»، «معرفت به وحی»، «معرفت به یوم‌الآخر» را به دنبال می‌آورد. و ایمان به خویـش، ایمان به این همه را به دنبال می‌کشد، و هدف‌ها و همت‌ها را بالا می‌آورد. مرحوم استاد علی صفایی نه تنها شناخت مکتب‌ها و فلسفه‌ها و فکرها را موجب رهایی از جهل و پیوند خوردن بسا حکمت و معرفت نمی‌دانست که به همین توجه، وظیفه محوری و تکلیف محوری زنده شناخت قدر انسان را نیز نوعی سداگمی و حماقت دانسته و در کتاب مسئولیت و سازندگی ص ۲۴ می‌گویند: در زمینهای که انسان مجهول است و هستی مجهول است و نقش انسان هم مجهول، در این زمینه، ریشه عقیده‌ای زنده نخواهد ماند و در این کور، اعتقادی سبز نخواهد شد و مسئولیتی نخواهد رویید. و اگر کسی در این زمینه و با این ریشه ارده مستولیتی را گردن گرفت جدا آدم مفلوکی می‌شد که با احساسات و عادت‌هایش زندگی می‌کند، نه با انتخاب و سنجش و ارزیابی‌اش. بنابراین از همین ابتدای شروع، پیش‌فرض‌های ایشان زیر سؤال رفته و هم‌چون معماری که خشت اول را بنهاد کج، تا آخرین سطر، خواهد رفت دیوار کج!

در بند دوم نیز هم‌چون خطایی که در شروع مرتکب شدند، پای جهان‌بینی توحیدی را پیش کشیده و انسان را با استناد به آیه یا ایها الانسان انک اهلک فی نظر قدیمی‌ها باعث را پذیرفته و به کسوف لای ریک فملاقیه، مسافری رهسپار دیگبر به سلوک لای خداوند سبحان می‌دانند و دیگر بار پسای درس صاحب‌نظران علم اخلاق، بخش

در بند دوم نیز هم‌چون خطایی که در شروع مرتکب شدند، پای جهان‌بینی توحیدی را پیش کشیده و انسان را با استناد به آیه یا ایها الانسان انک اهلک فی نظر قدیمی‌ها باعث را پذیرفته و به کسوف لای ریک فملاقیه، مسافری رهسپار دیگبر به سلوک لای خداوند سبحان می‌دانند و دیگر بار پسای درس صاحب‌نظران علم اخلاق، بخش

در بند دوم نیز هم‌چون خطایی که در شروع مرتکب شدند، پای جهان‌بینی توحیدی را پیش کشیده و انسان را با استناد به آیه یا ایها الانسان انک اهلک فی نظر قدیمی‌ها باعث را پذیرفته و به کسوف لای ریک فملاقیه، مسافری رهسپار دیگبر به سلوک لای خداوند سبحان می‌دانند و دیگر بار پسای درس صاحب‌نظران علم اخلاق، بخش

<sup>[1]</sup> در استناد مطرح طبق توضیحی که گذشته‌ش، روش استاد صفایی بر این مبنا بود که ابتدا با روش در سوره‌ها کیم به یافتن نکات انسانیات انسان را در پرتو تو شناخت، سنجش و انتخاب او نمی‌داند

<sup>[2]</sup> در استناد مطرح طبق توضیحی که گذشته‌ش، روش استاد صفایی بر این مبنا بود که ابتدا با روش در سوره‌ها کیم به یافتن نکات انسانیات انسان را در پرتو تو شناخت، سنجش و انتخاب او نمی‌داند